

بررسی و نقد کتاب حماسه‌سرایی در ایران ذبیح‌الله صفا

مجتبی‌ی عبدالهی *

چکیده

از موضوعاتی که در سده‌ی اخیر پژوهشگران داخلی و خارجی تحقیقات بسیاری پیرامون آن انجام داده‌اند، روایات ملی و داستان‌های حماسی ایران است. در این باره پژوهشگران اروپایی و دیگر ایران‌شناسان خارجی، پیشرو محققان ایرانی شدند و تحقیقات ارزشمندی انجام دادند. ذبیح‌الله صفا با نگارش کتاب *حماسه‌سرایی در ایران*، توانست در این زمینه راه را برای محققان ایرانی باز کند و منبع ارزشمندی برای علاقه‌مندان به پژوهش در ادبیات حماسی ایران پدید آورد. این کتاب با این که یکی از منابع مهم دوره دکتری ادبیات فارسی و تحقیق در روایات ملی ایران محسوب می‌شود و چندین بار هم تجدید چاپ شده است، در برخی موارد نیاز به ویرایش و تصحیح دارد. به همین منظور، در این پژوهش به بررسی و نقد این کتاب هم از جهت نگارش متن و هم مفهوم و محتوای مطالب آن، پرداخته شده است؛ تا بدین وسیله ابهامات و زوائد این اثر مهم زدوده شود. نکات مورد بررسی در این پژوهش عبارتند از: ابهام در متن، تناقض در مطالب مربوط به یک مبحث، عدم مطابقت متن کتاب با منبع، برداشت کلی و نادرست از برخی مباحث، غلط‌های املائی و نگارشی که نیازمند اصلاح است و ایراد مطالبی که نیاز به توضیح بیشتر دارد.

واژگان کلیدی: بررسی و نقد، حماسه‌سرایی در ایران، ذبیح‌الله صفا.

سال پنجم (بهار و تابستان ۱۴۰۰)، شماره ۱۱. پژوهش‌های نثر و نظم فارسی (صص ۱۳۷ تا ۱۶۰)

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۳/۲۴

تاریخ دریافت مقاله: ۹۹/۸/۱۱

dr.m.abdollahi414@gmail.com

* دکتری زبان و ادبیات فارسی، مدرس دانشگاه خوارزمی تهران

مقدمه

از جمله موضوعاتی که در سده‌ی اخیر توجه پژوهشگران را به خود جلب کرده، تحقیق پیرامون ادبیات حماسی ایران است. در این حوزه پژوهشگران داخلی و خارجی زحمات بسیاری کشیده‌اند و آثار ارزشمندی خلق کرده‌اند. در این راه بعضی از استادان و محققان ایرانی بر دیگران پیشی گرفته‌اند و حس علاقه‌مندی به مفاخر ملی ایران و تحقیق پیرامون روایات ملی و داستان‌های حماسی، زودتر از دیگران از قلم ایشان تراوش کرده است. «در یکصد سال اخیر، از جمله فرزنگانی که حق تقدم را بر دیگر پژوهندگان ادب‌شناس دربارهی ادبیات حماسی ایران داراست، زنده‌یاد استاد ذبیح‌الله صفا، مؤلف کتاب *حماسه‌سرایی در ایران* است که کار او را جزء مهم‌ترین آثار در مورد تاریخ ادب حماسی در زبان فارسی دانسته‌اند و به همین دلیل، سال‌هاست که این کتاب به عنوان مأخذ اصلی در برنامه‌ی درس ادبیات حماسی و قهرمانی دوره‌ی دکتری رشته‌ی زبان و ادبیات فارسی، در دانشگاه‌های ایران تدریس می‌شود» (رزمجو، ۱۳۸۸: ۱/۱۳). از وجوه اهمیت کار استاد صفا این است که تحقیق در ادبیات حماسی ایران را که پیش از او در انحصار شرق‌شناسانی چون: تئودور نلدکه، ژول مول، ادوارد براون و هانری ماسه و آرتور کریستن سن بود، موضوع کار خود قرار داد و با این کار، راه را برای پژوهشگران داخلی باز کرد. این اثر ارزشمند یکی از منابع مهم پژوهش در ادبیات حماسی ایران است که مؤلف برای تألیف آن زحمت بسیار کشیده است؛ زیرا با روایات و داستان‌های پیش از اسلام، به‌ویژه اوستا و ادبیات اوستایی و پهلوی سر و کار داشته که پژوهش در این زمینه و تشخیص نیک و بد آن، نیازمند اطلاع کافی و مطالعه و تحقیق بسیار و صرف عمر گرانبهاست و مهم این است که آن زحمات به ثمر نشسته و اثری مهم خلق شده است؛ اما به حکم آن که «قبا گر حریرست و گر پرنیان / به ناچار حشوش بود در میان»، این اثر در برخی موارد، نیازمند بررسی و تصحیح است. به همین منظور، در این پژوهش به نقد و بررسی آن پرداخته شده و مواردی که نیازمند اصلاح و ویرایش است، مورد بحث قرار گرفته و صورت درست آن ذکر شده است. از جمله نکات

مورد بررسی عبارتند از: ابهام در عبارات و جملات متن کتاب، غلط‌های املائی و نگارشی، استفاده از کلمات مهجور و نامأنوس عربی، تناقض در مفهوم برخی از مطالب که درباره‌ی موضوعی معین مطرح شده است؛ به گونه‌ای که همدیگر را نقض می‌کنند، عدم مطابقت برخی مطالب با منبع مورد استفاده و نتیجه‌گیری کلی در بعضی موارد که نیازمند تصحیح می‌باشد. هدف این پژوهش از نقد و بررسی و تصحیح موارد فوق، زدودن ابهامات و زوائد از این اثر ارزشمند است. اینک به بررسی نمونه‌هایی از موارد یادشده می‌پردازیم:

الف- ابهام در عبارات و جملات متن

در برخی از صفحات کتاب، قسمتی از جملات یا تعدادی از کلمات آن در جای خود به کار نرفته و یا حذف شده و موجب ابهام در متن شده است، که بررسی شده و صورت صحیح آن ذکر می‌شود:

- در صفحه‌ی ۱۵: به جای کلمه‌ی «تقدم»، کلمه‌ی «تأخیر» به کار برده است: «شعر حماسی هیچ‌گاه در آغاز تمدن و در حین تکوین تمدن و ظهور ملیت ملتی به وجود نیامده است. در صورتی که از اغلب ملل در آغاز حیاتشان منظومه‌های غنایی و سرودهای فراوان می‌توان یافت و این دلیل بزرگی بر تأخیر اشعار غنایی از اشعار حماسی است». شکل صحیح جمله‌ی آخر متن، بدین صورت است: این دلیل بزرگی بر تقدم اشعار غنایی بر اشعار حماسی است.

- در توضیح اشعار حماسی در سطر پایانی صفحه‌ی ۳ چنین آمده است: «موضوع سخن در اینجا امر جلیل و مهمی است که سراسر افراد ملتی در اعصار مختلف در آن دخیل و ذینفع باشند (مانند مشکلات و حوائج مهم ملی از قبیل مسأله‌ی تشکیل ملیت و تحصیل استقلال و دفاع از دشمنان اصلی و امثال اینها چنان که در شاهنامه و حماسه‌های ملی جهان ملاحظه می‌شود». شکل صحیح عبارت (دفاع از دشمنان اصلی)، می‌تواند بدین گونه باشد: دفاع در برابر دشمنان اصلی، یا دفاع از وطن در برابر هجوم یا حمله‌ی دشمنان اصلی.

- در صفحه‌ی ۲۲۴ آورده است: «کتاب هانری ماسه در باب احوال فردوسی و مقدمات

ظهور حماسه‌ی ملی ایران و تجزیه و تحلیل مطالب شاهنامه و نفوذ فارسی در ادبیات فارسی، مطلب تازه‌ای ندارد». در این متن به جای کلمه‌ی «فارسی» با توجه به قسمت پیشین جمله، یا باید ضمیر «آن» را قرار داد که مرجع آن شاهنامه است، یا اینکه واژه‌ی «فردوسی» را قرار دهیم. - در صفحه‌ی ۲۰۱ آمده است: «دیگر از دلایل صحت روایت فردوسی، استفاده‌ی او از روایات مکتوب، اشاراتیست که به تعریض یا تصریح در برخی از کتب قدیم تاریخ، در این باب می‌بینیم».

در ابتدای متن، بین «فردوسی» و «استفاده‌ی او از روایات مکتوب» باید کلمه‌ی «در» یا «و» قرار گیرد.

- در صفحه‌ی ۴۵۲ بیتی از شاهنامه بدین شکل ذکر شده است:

«ببرم پی ازدها را بخاک بشویم جهان را ز ناپاک پاک»
صورت صحیح بیت، چنین است:

ببرم پی ازدها را ز خاک بشویم جهان را ز ناپاک پاک
(فردوسی، ۱۳۸۹: ۲۷)

- در صفحه‌ی ۲۲۹ نوشته است: «این منظومه‌های حماسی جملگی به تقلید از شاهنامه نظم شده و همه در بحر متقارب مثنی مقصور و محذوف‌اند. دلیل انتخاب این وزن دو امر است: یکی شهرت شاهنامه‌ی فردوسی و تصور عموم در این که اشعار حماسی را وزنی جز قالب سخنان فردوسی شایسته و سزاوار نیست، دیگر سازش این وزن با افکار حماسی و...». می‌دانیم که وزن و قالب دو مقوله‌ی کاملاً جدا از هم هستند. در تعریف وزن گفته‌اند: «اگر در مجموعه‌ای از کلمات، واژه‌ها طوری در کنار یکدیگر قرار گرفته باشند که گوش از شنیدن آن‌ها نظم و تناسبی خاص را درک کند، آن نظم و تناسب را وزن و آن کلام را موزون می‌نامند... در حقیقت ابتدایی‌ترین و مشخص‌ترین وجه تمایز شعر از نثر، وزن است» (میرصادقی، ۱۳۷۳: ۲۹۶). در تعریف قالب نیز گفته‌اند: «قالب در شعر فارسی، صورتی است که هر قطعه شعر از حیث شماره و ترتیب بیت‌ها و گاه مصراع‌ها و نوع کاربرد قافیه در آن‌ها، می‌پذیرد... این قالب‌ها عبارتند از: قصیده، غزل و مثنوی و...» (همان، ۲۰۷).

بنابراین، متن مذکور از کتاب حماسه‌سرایی، باید بدین گونه باشد: اشعار حماسی را وزنی جز وزن سخنان فردوسی شایسته و سزاوار نیست. یا به این صورت: اشعار حماسی را وزن و قالبی جز وزن و قالب سخنان فردوسی شایسته و سزاوار نیست.

- در پانویس صفحه‌ی ۲۴۸ یک بیت از شاهنامه به شماره‌ی (۱) بدین صورت ذکر شده است:

«۱- شنیدم که دستان جادوپرست به جادو بیابد به هر کار دست»

اما شماره‌ی (۱) در متن اصلی کتاب نیامده و در جایی از متن نوشته نشده، تا مشخص شود که این بیت را نویسنده برای کدام قسمت از متن به عنوان توضیح یا شاهد آورده است.

- در صفحه‌ی ۳۱۷ در مورد لهراسب‌نامه نوشته است: «این داستان شامل قسمتی از شاهنامه تا پایان داستان رستم و شغاد و شامل مقدمه‌ای در چهار بیت است». عبارت «قسمتی از شاهنامه»، مبهم است و می‌تواند هر بخشی از شاهنامه را تا داستان رستم و شغاد در بر بگیرد. با توجه به نام آن، یعنی لهراسب‌نامه، به احتمال زیاد از داستان پادشاهی لهراسب آغاز می‌شود.

ب- تناقض در مطالب مربوط به یک موضوع

از دیگر مواردی که در کتاب حماسه‌سرایی جلب توجه می‌کند، تناقض‌هایی است که در مطالب ذکر شده پیرامون یک موضوع دیده می‌شود که نمونه‌وار به مواردی از آن می‌پردازیم:

- در صفحه‌ی ۱۶۰، درباره‌ی شاهنامه‌ی مسعودی مروزی می‌نویسد: «از شاهنامه‌ی منظوم او اطلاع زیادی در دست نیست. در کتاب البداء و التاریخ تألیف مطهر بن طاهر المقدسی که از کتب معتبر تاریخ و مؤلف به سال ۳۵۵ هجریست، دوبار از این منظومه یاد شده است». با وجود این، در صفحه‌ی ۱۶۲ درباره‌ی همین کتاب می‌نویسد: «بدین ترتیب، منظومه‌ی مسعودی جزء اشعار قدیم و کهن فارسی است که نمونه‌ای از آن در دست داریم». در اینجا می‌بینیم که میان دو متن فوق، تناقض آشکاری دیده می‌شود؛ چرا که در

صفحه‌ی ۱۶۰ و مطالب بعد از آن، نویسنده از موجود نبودن کتاب مسعودی و بی‌اطلاع بودن از آن بحث می‌کند و فقط با توجه به اینکه در کتاب مطهر بن طاهر از آن یاد شده، دلیلی بر مشهور بودن کتاب مسعودی می‌داند؛ ولی در متن دوم، یعنی در صفحه‌ی ۱۶۲ می‌گوید که نمونه‌ای از آن در دست است، که اشتباه است؛ چرا که نمونه‌ای از آن موجود نیست.

- در صفحه‌ی ۱۶۹ درباره‌ی گشتاسب‌نامه‌ی دقیقی می‌گوید: «در کلام دقیقی تنوعی که درخور یک منظومه‌ی حماسی است، مشاهده نمی‌شود. اغلب پهلوانان به یک نحو وصف می‌شوند و تکرار بعضی از کلمات و ترکیبات به درجه‌ای زیاد است که به ذهن می‌زند» و در صفحه‌ی ۱۷۰ می‌گوید: «... شاعر در توصیف موضوع واحدی نتوانسته است از راه‌های گوناگون که در پیش داشت استفاده کند و حال آن که فردوسی توانست از این اختیارات شاعری بهره بگیرد و ما را به توصیف‌های مختلف سرگرم سازد». در ادامه نیز می‌گوید: «مجالس رزم دقیقی بسیار معمولی و ساده و دور از مهارت شاعر در توصیف است (البته در مقام قیاس با فردوسی) و شرح قابل توجه و گیرنده در مجالس رزم او کمتر مشهود است». چنان که مشاهده می‌کنیم، در این چند سطر، نویسنده از ضعف در توصیف مجالس رزم در گشتاسب‌نامه دقیقی سخن می‌گوید و توصیف‌ها را تکراری و بدون تنوع و زنده می‌داند و مجالس رزم دقیقی را معمولی و ساده و دور از مهارت شاعر وصف می‌کند. اما با وجود این، در صفحه‌ی ۱۷۰ و در ادامه‌ی همین مطالب، گشتاسب‌نامه را از بدایع آثار حماسی ایران می‌داند و نیز می‌گوید: «دقیقی پس از فردوسی و اسدی از بزرگترین حماسه‌سرایان ایران است و قدرتی که او در تجسم میادین قتال و بیان اعمال پهلوانان به کار برده، در حد خود شایان تحسین و اعجاب است». در این دو سطر می‌بینیم که مطالب قبل از آن، که حاکی از ضعف دقیقی و عدم مهارت او در توصیف است، نقض می‌شود و مطالبی کاملاً متناقض با آن بیان شده است؛ زیرا نمی‌شود مطلبی که تکراری، بدون تنوع، زنده، معمولی، ساده و دور از مهارت شاعر است، شایان تحسین و اعجاب نیز باشد. جالب این است که قدرت دقیقی را در تجسم میادین رزم تحسین می‌کند، در صورتی که در مطالب

قبل از آن، سخن از عدم مهارت شاعر در توصیف است! پس یا این توصیفات ضعیف و تکراری و دور از تنوع و زنده است، که نشانه‌ی عدم مهارت شاعر است و یا این که شاعر در توصیف، آن قدر مهارت و قدرت دارد که صحنه را برای خواننده مجسم می‌کند. به هر حال، جمع این دو خصوصیت متضاد در آن واحد، غیرممکن است.

ج- عدم مطابقت متن با منبع

در برخی موارد، متنی که از منبعی نقل قول شده، به طور کامل با منبع مطابقت ندارد. از جمله موارد زیر که مورد بررسی قرار گرفته است:

- در صفحه‌ی ۴۱۷ در مورد هوشنگ آورده است: «در بعضی از مآخذ، مثلاً در تاریخ طبری بنا بر بعضی روایات، هوشنگ از اعقاب «ارفحشد بن سام بن نوح» است و دو بیست سال پس از آدم می‌زیست و بعضی دیگر مانند صاحب مجمل و همچنین طبری و بلعمی او را مهلائیل، نبیره‌ی آدم شمرده‌اند».

برخلاف آنچه در متن بالا آمده، در تاریخ بلعمی درباره‌ی هوشنگ آمده است: «... و از پس آن، هوشنگ پادشاهی بگرفت و چنین گوید کین هوشنگ نه پسر کیومرث بود، چه پسر مهائیل بود. هوشنگ پادشاهی همه زمین بگرفت» (بلعمی، ۱۳۵۳: ۱/۱۲۸). درباره‌ی کیومرث نیز آمده: «گروهی مردمان گویند که کیومرث آدم بود و گروهی از عجم ایدون گویند که کیومرث از فرزندان مهائیل بن قینان بود» (همان: ۱۲۷).

بلعمی درباره‌ی کیومرث می‌گوید: «مردمان را اختلاف هست به گاه کیومرث اندر و هرکسی چیزی همی گویند. گروهان عجم ایدون گویند که او آن است که آدمش خوانند و خلق ازوست و او را گل‌شاه خوانند زیرا که از گل آفریده است... و گروهی از علماء اخبار چنین گویند که او نبیره‌ی آدم بود... و به خبر ایدون است که از پس آدم شیث بود خلیفت آدم پس ایدون است که انوش بن شیث بود پس قینان بن انوش و کیومرث او بود و نخستین پادشاه اندر جهان او بود. و پسر مقفع گوید که چون قینان به پادشاهی بنشست سپاه گرد کرد و به حرب جنیان شد و مهلائیل هوشنگ بود و علماء اسلام گویند که او

یکی از فرزندان حام آدم بود» (همان: ۱۱۳-۱۱۵).

در مطالب مذکور می‌بینیم که بلعمی مطلبی را با قاطعیت بیان نکرده و صحت این اخبار را تأیید نمی‌کند و فقط گفته‌های مختلف دیگران را نقل کرده و می‌گوید: گروهی کیومرث را آدم و گروهی نیرهی آدم خوانده‌اند و از قول پسر مقفع گفته: هوشنگ مهاییل بود. از نام فرزندان نوح هم در این باره سخن نرفته است.

طبری درباره‌ی هوشنگ می‌نویسد: «بعضی‌ها پنداشته‌اند که این اوشهنگ پسر تنی آدم و زاده‌ی حواست، ولی حشام کلبی چنان که از او روایت کرده‌اند، گوید: شنیده‌ام و خدا بهتر داند که نخستین پادشاهی که ملک همه زمین داشت، اوشنگ پسر عامر پسر شالخ پسر ارفحشد پسر سام پسر نوح بود. گوید: پارسیان پندارند و دعوی کنند که وی دویست سال پس از وفات آدم بود و چنان که شنیده‌ایم این پادشاه دویست سال پس از نوح علیه السلام بود و پارسیان آن را دویست سال پس از آدم آورده‌اند و ندانسته‌اند که پس از نوح بوده است» (طبری، ۱۳۷۵: ۱/۹۹). در جای دیگر نیز طبری می‌گوید: «بعضی نسب‌شناسان پارسی پنداشته‌اند که اوشهنگ شاه پیشداد، همان مهاییل است و سیامک همان انوش پدر قینان است و مشا همان شیث پدر انوش است و کیومرث، آدم علیه‌السلام است» (همان: ۱۰۰).

طبری فقط اقوال گوناگون را ذکر کرده و به داوری در مورد آنها نپرداخته و سخنی را قبول یا رد نکرده است. پس ما نمی‌توانیم یکی از این اخبار را بر دیگری برگزینیم و به عنوان نظر طبری ملاک قرار دهیم. بهتر بود که استاد صفا این اختلاف اخبار را نقل می‌کرد و با قطعیت به ذکر یک مورد بسنده نمی‌کرد.

درباره‌ی این که کتاب حماسه‌سرایی آورده: هوشنگ دویست سال پس از آدم می‌زیست، بلعمی گوید: «... و گویند چهل سال پادشاه بود و پس بمرد و اندر سال هوشنگ خلاف بسیار است؛ ولیکن اینک من یاد کردم، پسر جریر ایدون گوید» (بلعمی، ۱۳۵۳: ۱/۱۲۹). در اینجا اشاره‌ای به سن و سال هوشنگ نشده است و فقط مدت پادشاهی او را از قول محمد بن جریر طبری در تاریخ طبری، چهل سال نقل کرده است.

- در صفحه‌ی ۴۲۹ کتاب حماسه‌سرایی، فقرات «۳۸-۳۰» از زامیاد پشت را ذکر کرده و آن را «۳-۳۸» نوشته، است.

فقره‌ی ۳ شامل نام چند کوه است و توضیحی مختصر در مورد آنها بدین قرار: «و آذَرَن و بَیْن و اِشْكَتْ او پائیری سَنَن که پوشیده از برف است فقط مقدار کمی از آن آب می‌شود، دو سلسله کوه هَمَنگُون، هشت سلسله کوه وَشَن، هشت قله ائورونت، چهارکوه وِیْدُون» (پورداوود، ۲۵۳۶: ۳۲۶ و ۳۲۷). فقره‌ی ۳۰ از زامیاد پشت چنین است: «فر کیانی نیرومند مزدا آفریده را ما می‌ستائیم (آن فر) بسیار ستوده‌ی زبردست، پرهیزگار، کارگر، چست را که برتر از سایر آفریدگان است» (همان، ۳۳۶). فقره‌ی ۳۸ نیز چنین است: «سومین بار فر بگسست، آن فر جمشید (و) فر جم پسر ویونگهان به پیکر مرغ وارغن بیرون شتافت این فر را گرشاسب دلیر (نرمس) برگرفت زیرا که او از پرتو رشادت مردانه در میان مردمان زورمند، زورمندترین بود - گذشته از زرتشت» (همان، ۳۳۷).

بنابراین، متن ذکر شده در صفحات ۴۲۹-۴۳۰ کتاب حماسه‌سرایی با فقرات ۳۰ تا ۳۸ زامیاد پشت مطابق است و ذکر فقرات ۳۸-۳ برای این منظور اشتباه است.

د- برداشت‌های کلی و نادرست از وقایع

در برخی مباحث، از مطالبی برداشت کلی شده است و ویژگی موجود در یک واقعه‌ی حماسی را بر تمام موارد هم‌نوع آن اطلاق کرده است؛ در صورتی که آن ویژگی در همه‌ی موارد وجود ندارد و چه بسا در مواردی برخلاف آن نیز باشد. نمونه‌هایی از این موارد در اینجا بررسی می‌شود:

- در صفحه‌ی ۲۳۸ آمده است: «اصولاً حس انتقام بزرگترین محرک اساسی تمام جنگ‌ها و اعمال جنگجویان است». این که حس انتقام را محرک اساسی تمام جنگ‌ها بدانیم، شاید در نگاه اول درست به نظر آید، اما با اندکی تأمل درمی‌یابیم که چنین نیست. زیرا اگرچه در برخی از جنگ‌ها مانند: جنگ‌های رستم به انتقام سیاوش و یا جنگ‌های کیخسرو برای گرفتن انتقام خون سیاوش، محرک اصلی آن‌ها انتقام گرفتن از دشمن بوده،

ولی در بسیاری از جنگ‌ها چنین مطلبی صدق نمی‌کند و نمونه‌های آن، یکی جنگ رستم با سهراب است که سهراب برای پیدا کردن پدر به ایران آمد، نه برای انتقام گرفتن از کسی و در طرف مقابل نیز، رستم برای دفاع از میهن خود به جنگ او می‌رود، نه برای انتقام. دیگر جنگ رستم و اسفندیار است که «مسبب اصلی این جنگ، گشتاسب بود که برای رهایی از خواهش‌های پسر و با آن که می‌دانست مرگ او در زابلستان، به دست پورستان خواهد بود، وی را به جنگ پهلوان سیستان فرستاد» (صفا، ۱۳۸۴: ۵۹۸). اسفندیار نیز برای رسیدن به هدف خود که رسیدن به پادشاهی بود، به جنگ رستم می‌رود و هیچ‌گونه حس انتقامی در کار نیست و حتی ابتدا با دستور پدر مخالفت می‌کند؛ زیرا دلیلی برای این کار نمی‌یابد:

چنین پاسخ آوردش اسفندیار که ای پره‌نر نامور شهریار...
 چه جویی نبرد یکی مرد پیر که کاووس خواندی ورا شیرگیر؟...
 نکوکارتر زو به ایران کسی نبودست که آورد نیکی بسی
 (فردوسی، ۱۳۸۹: ۷۱۵)

در شاهنامه، وقتی بهمن از طرف اسفندیار برای رستم پیام می‌آورد، مبنی بر این که باید دست به بند اسفندیار بدهد تا او را پیش گشتاسب ببرد، وی از آمدن اسفندیار نگران می‌شود:

چو بشنید رستم ز بهمن سخن پراندیشه شد نامدار کهن
 (همان، ۷۲۲).

نگرانی خود را با زواره و فرامرز در میان می‌گذارد. زواره به رستم می‌گوید که نگران نباش، زیرا کسی که از دیگری کینه ندارد، قصد جنگیدن با او نمی‌کند. این سخن دلیلی است بر این که اسفندیار از رستم کینه‌ای نداشت، بلکه برای رسیدن به خواسته‌ی خود، یعنی پادشاهی، به این جنگ پرداخت:

زواره بدو گفت مندیش از این نجوید کسی رزم، کَش نیست کین
 (همان، ۷۲۴).

- در صفحه‌ی ۲۳۵ درباره‌ی پهلوانان آمده است: «پهلوان ایرانی به دروغ و ترفند و مکر و فریب دست نمی‌یازد، مگر برای نجات ایران و شاه و حفظ نام و این در صورتی است که چاره‌ای جز آن نداند». در همین صفحه آمده است: «ایرانیان در جنگ‌ها همواره اصول مردی و مردانگی را مراعات می‌کنند. اما تورانیان برای نجات خود به جادوی و تزویر و افسون دست می‌زنند و از نامردمی و گریز باک ندارند» و در صفحه‌ی ۲۳۶ آمده: «ایرانیان که در جنگ‌های میدانی، هیچ‌گاه گرد حيله نمی‌گردند، برای فتح قلاع بزرگ به حيله متوسل می‌شوند».

در متن فوق، مواردی ذکر شده است که پهلوانان ایرانی را از ترفند و فریب و دروغ در جنگ دور می‌داند و این کار را مختص دشمنان و تورانیان می‌داند، در صورتی که پهلوانان ایرانی، به‌ویژه رستم که بزرگترین و قویترین پهلوان ایران است، در جنگ‌ها به شگردها و ترفندهای مختلف دست می‌زنند، تا به هر نحوی بر دشمن پیروز شوند. دیگر اینکه در متن فوق آمده است: پهلوان ایرانی فقط برای نجات ایران و شاه و حفظ نام، دست به ترفند و مکر و فریب می‌زند. همین مطلب، مطالب قبل و بعد از خود را نقض می‌کند، چرا که پهلوان ایرانی جز برای نجات ایران و شاه و حفظ نام و آوازه‌ی خود، دلیل دیگری برای جنگیدن و روبرو شدن با دشمن ندارد و اصل موضوع جنگ نیز بر سر همین است و باید بپذیریم که حيله و فریب یکی از سلاح‌های پهلوانان در جنگ است. برای تأیید این ادعا، چند شاهد از شاهنامه که در آنها پهلوانان ایرانی برای حفظ شاه و مرز و بوم خود به ترفند و فریب دست می‌زنند، مورد بررسی قرار می‌گیرد:

در نبرد سهراب و گردآفرید، پس از این که گردآفرید به چنگ سهراب گرفتار می‌شود، او را فریب می‌دهد و به سهراب می‌گوید: اگر او را رها کند دژ سپید و ساکنانش به فرمان او خواهند بود. سهراب را می‌فریبد و پس از وارد شدن به دژ سپید، در دژ را به روی او می‌بندد و شبانه از راه مخفی دژ با دیگران فرار می‌کند و جان خود را نجات می‌دهد:

بدانست کاویخت گردآفرید مر آن را جز از چاره درمان ندید
بدو روی بنمود و گفت ای دلیر میان دلیران به کردار شیر

دو لشکر نظاره بر این جنگ ما
 کنون من گشایم چنین روی و موی
 که با دختری او به دشت نبرد
 نهانی بسازیم بهتر بود
 کنون لشکر و دژ به فرمان تست
 دژ و گنج و دژبان سراسر تراست
 همی رفت و سهراب با او به هم
 در باره بگشاد گردآفرید
 در دژ بستند و غمگین شدند
 ز آزار گردآفرید و هجیر
 بگفتند که ای نیک‌دل شیرزن
 که هم رزم جستی هم افسون و رنگ
 بخندید بسیار گردآفرید
 چو سهراب را دید بر پشت زین
 چرا رنجه گشتی، کنون بازگرد
 بر این گرز و شمشیر و آهنگ ما
 سپاه تو گردد پر از گفت و گوی
 بدین سان بابر اندر آورد گرد
 خرد داشتن کار مهتر بود...
 نباید بر این آشتی جنگ جُست
 چو آیی بدان ساز کت دل هواست
 بیامد به درگاه دژ گزدهم
 تن خسته و بسته بر دژ کشید
 پر از غم دل و دیده خونین شدند
 پر از درد بودند برنا و پیر
 پر از غم بد از تو دل انجمن
 نیامد ز کار تو بر دوده ننگ
 به باره برآمد سپه بنگرید
 چنین گفت که ای شاه ترکان چین
 هم از آمدن، هم ز دشت نبرد
 (همان، ۱۷۹ و ۱۷۸)

در ابیات فوق می‌بینیم که پس از وارد شدن گردآفرید به دژ سپید، ساکنان دژ او را تحسین می‌کنند و می‌گویند: هم در برابر دشمن جنگیدی، هم افسون و رنگ به کار بردی و خود را نجات دادی. این بیت خود بیانگر این است که گردآفرید با فریب و افسون جان خود را نجات داده است، نه با زور و پهلوانی. زیرا سهراب بر او چیره بود و تنها با یک ترفند می‌توانست خود را نجات دهد.

هجیر نیز هنگامی که سهراب از او می‌خواهد که برای نجات جان خود هر چه از او می‌پرسد، راست بگوید و در مقابل به او وعده‌ی گنج و خلعت می‌دهد و از او می‌خواهد که پهلوانان ایران را برای او نام ببرد تا با این ترفند بداند که رستم در جنگ مقابل او قرار

گرفته است یا نه و با این کار پدر خود را بشناسد، با وجود این که سهراب به او می‌گوید که جز سخن راست نگوید، چون سهراب از خیمه و درفش و اطرافیان رستم از او سوال می‌پرسد و می‌خواهد بداند که این پهلوان در لشکرگاه ایران کیست، هجیر رستم را معرفی نمی‌کند و با خود می‌اندیشد که اگر او بداند که رستم کدام است، او را به جنگ خود فرامی‌خواند و می‌کشد و با این کار تخت کاووس را هم می‌گیرد. پس به سهراب می‌گوید: او پهلوانی از چین است و من او را نمی‌شناسم. چون در اینجا فقط جان خود او در خطر نیست؛ بلکه او به ایران و عاقبت شاه و لشکریان می‌اندیشد:

نشست از بر چرمهٔ سنگ رنگ...	بیوشید سهراب خفتان جنگ
به جایی که ایرانیان را بدید	بیامد یکی برز بالا گزید
بدو گفت کژی نیاید ز تیر...	بفرمود تا رفت پیشش هجیر
متاب از ره راستی هیچ روی	از ایران هر آنچت بپرسم بگوی
بیابی بسی خلعت و خواسته...	سپارم به تو گنج آراسته
یکی لشکری گشن پیشش به پای	پرسید کان سبز پرده سرای
زده پیش او اختر کاویان	یکی تخت پرمایه اندر میان
ابا فرّ و با سفت و یال گوان...	برو بر نشسته یکی پهلوان
کمندی فروهشته تا پای اوی...	یکی باره پیشش به بالای اوی
نه بینم همی اسب همتای اوی	نه مردست ز ایران به بالای اوی
به نوی بیامد بر شهریار	چنین گفت کز چین یکی نامدار
بدو گفت نامش ندارم به ویر	پرسید نامش ز فرخ هجیر
که جایی ز رستم نیامد نشان...	غمی گشت سهراب را دل از آن
که گر من نشان گو شیرگیر	به دل گفت پس کاردیده هجیر
چنین یال و این خسروانی نشست	بگویم بدین ترک با زور دست
برانگیزد این بارهٔ پیلتن	ز لشکر کند جنگ او ز انجمن
شود کشته رستم به چنگال اوی	برین زور و این کتف و این یال اوی

از ایران نیاید کسی کینه‌خواه بگیرد سر تخت کاوس شاه
(همان، ۱۸۹-۱۸۷).

از سوی دیگر، وقتی رستم با سهراب روبه‌رو می‌شود، خود را به او معرفی نمی‌کند. چون فکر می‌کند که اگر بگوید: «من رستم هستم»، با توجه به آوازه‌ی رستم، سهراب تمام قوای خود را جمع می‌کند، تا از این پهلوان باتجربه شکست نخورد. پس نه تنها نام خود را، بلکه نژاد خود را هم از سهراب مخفی می‌دارد، تا مگر سهراب در برابر او مغرور شود و او را دست کم بگیرد و این ترفند رستم که حاصل سال‌ها تجربه‌ی پهلوانی اوست، باعث می‌شود که سهراب او را مانند دیگر پهلوانان سپاه ایران بداند، هرچند که به ظاهر و اندام رستم شک می‌کند، ولی رستم او را ناامید می‌کند:

بدو گفت کز تو بپرسم سخن همه راستی باید افکند بن
من ایدون گمانم که تو رستمی گر از تخمه نامور نیرمی
چنین داد پاسخ که رستم نیم هم از تخمه سام نیرم نیم
که او پهلوان است و من که‌ترم نه با تخت و گاهم نه با افسرم
از امید سهراب شد نا امید برو تیره شد روی روز سپید
(همان، ۱۹۱)

در صحنه‌ای دیگر، وقتی که رستم با سهراب کشتی می‌گیرد و سهراب او را بر زمین می‌زند و می‌خواهد او را بکشد، رستم از بی‌تجربه بودن سهراب در جنگ استفاده می‌کند و او را می‌فریبد و از مرگ نجات می‌یابد:

نشست از بر سینه پیلتن پراز خاک چنگال و روی و دهن
یکی خنجری آبگون برکشید همی خواست از تن سرش را برید
به سهراب گفت ای یل شیرگیر کمندافکن و گرد و شمشیرگیر
دگرگونه‌تر باشد آیین ما جزین باشد آرایش دین ما
کسی کو به کشتی نبرد آورد سر مهتری زیر گرد آورد
نخستین که پشتش نهد بر زمین نبرد سرش گرچه باشد به کین

گرش بار دیگر به زیر آورد ز افکندنش نام شیر آورد
بدان چاره از چنگ آن اژدها همی خواست کآید ز کشتن رها
دلیر جوان سر به گفتار پیر بداد و ببود این سخن دلپذیر
(همان، ۱۹۵-۱۹۶).

در اینجا می بینیم که گردآفرید و هجیر و رستم، هر سه به سهراب دروغ می گویند و او را می فریبند که سرانجام به مرگ او می انجامد؛ زیرا حفظ کشور و مرز و بوم از هر چیزی برای آنها مهمتر است و فقط به سرانجام کار می نگرند و نه به چیز دیگری. بنابراین فریب دادن یکی از طرفنها یا یکی از سلاح های پهلوانان در جنگ است که حاصل تجربه ای آنهاست و اگر به خوبی از آن استفاده کنند، به شکست دشمن می انجامد.

- در صفحه ی ۲۴۸ آمده است: «ساحری و چاره گری خاصه در جنگ ها که جای مردی و مردانگی است، کار دشمنان ایران است و ایرانیان هیچ گاه بدین کار دست نمی زنند و آن را کاری اهریمنی می دانند و با آن به جنگ و ستیز برمی خیزند و تنها یک جا رستم به چاره گری متوسل می شود، نه به ساحری و آن هم به راهنمایی زال». در جنگ رستم اسفندیار می بینیم که پس از این که رستم زخمی می شود، بر بالای تپه ای می رود؛ اسفندیار از او می خواهد که تسلیم شود تا او را نزد گشتاسب ببرد، اما رستم که هیچ وقت تن به این خواری نخواهد داد، اسفندیار را می فریبد و به او می گوید که هوا تاریک شد و دیگر وقت جنگ نیست؛ من برمی گردم و با کسان خویش مشورت می کنم و فرمان تو را به جای می آورم و با این ترفند، برای بهبود زخم خود و یافتن چاره ای در برابر اسفندیار، فرصتی می یابد:

چنین گفت رستم که بیگانه شد ز رزم و ز بد دست کوتاه شد
شب تیره هرگز که جوید نبرد؟ تو اکنون بدین رامشی باز گرد
من اکنون چنین سوی ایوان شوم بیاسایم و یک زمان بغنوم
بندم همه خستگی های خویش بخوانم کسی را که دارم به پیش...

بسازم کنون هرچه فرمان توست همه راستی زیر پیمان توست
(همان، ۷۴۴).

رستم بعد از جدا شدن از اسفندیار و برگشتن به خانه، به کمک زال و راهنمایی سیمرغ، تیر گز را برای کشتن اسفندیار به کار می‌برد. می‌دانیم که این کار جز با جادوی زال و کمک گرفتن او از سیمرغ امکان‌پذیر نبود؛ زیرا رستم خود از جنگ اسفندیار ناامید شده بود و همین که از جنگ او زنده برگشته بود، راضی بود و قصد خروج از زابلستان را داشت، تا مبادا اسفندیار او را بیابد و دست‌بسته پیش گشتاسب برود:

سپاسم ز یزدان که شب تیره شد در آن تیرگی چشم او خیره شد
برستم من از چنگ آن اژدها ندانم کزین خسته آیم رها
چه اندیشم اکنون کزین نیست رای که فردا بگردانم از رخس پای
به جایی شوم کونیابد نشان به زابلستان گر کند سر فشان
(همان، ۷۴۶).

اما زال او را دلداری می‌دهد و چاره‌ی کار را از سیمرغ می‌خواهد و به راهنمایی سیمرغ زخم‌های رستم و رخس بهبود می‌یابد و برای کشتن اسفندیار، سیمرغ رستم را به درخت گز راهنمایی می‌کند تا شاخه‌ای از آن جدا کند و از آن تیری بسازد و بر چشم اسفندیار بزند و مرگ او به این صورت رقم می‌خورد:

گزی دید بر خاک سر بر هوا نشست از برش مرغ فرمانروا
بدو گفت شاخی گزین راست‌تر سرش برترین و تنش کاست‌تر
بدان گز بود هوش اسفندیار تو این چوب را خوارمایه مدار...
بنه پرّ و پیکان برو بر نشان نمودم ترا از گزندش نشان...
به زه کن کمان را و این چوب گز بدین گونه پرورده در آب رز
ابر چشم او راست کن هر دو دست چنان چون بود مردم گزپرست
زمانه بَرَد راست آن را به چشم بدان گه که باشد دلت پر ز خشم
(همان، ۷۴۸)

این عمل جز جادو نیست که یک پرنده‌ای راه درمان زخم یا راه غلبه بر دشمن و کشتن او را به فردی نشان دهد؛ اما در کتاب حماسه‌سرایی از این کار زال به چاره‌گری تعبیر شده که آن را غیر از ساحری می‌داند. البته در متن کتاب هم ضعیف بودن دلایل واضح است و حتی برخی از مطالب یکدیگر را نقض می‌کنند. به عنوان مثال: در متن کتاب بیان کرده که بعد از اینکه اسفندیار با تیر گز کور می‌شود، رستم را نکوهش می‌کند که به نامردی و جادو او را شکست داده و این بیت را شاهد آورده است: «به مردی مرا پور دستان نکشت / نگه کن بر این گز که دارم به مشت» و اسفندیار خود می‌داند که این کار به راهنمایی زال انجام گرفته و آورده است: «فسون‌ها و این بندها زال ساخت / که این بند و رنگ از جهان او شناخت». جالب این است که در این کتاب از یک سو، از این کار رستم دفاع می‌کند و از سوی دیگر با آوردن شواهدی از شاهنامه نه تنها رستم را بی‌گناه جلوه نمی‌دهد، بلکه تأییدی بر گناهکاری او و جادوگری زال است. از جمله، سخنان اسفندیار مبنی بر جادوگر بودن زال و دیگر پوزش طلبیدن رستم و شرمسار شدن از کار خود، در صفحه‌ی ۲۴۸ این کتاب. دیگر این که داستان اسفندیار را ساخته دست روحانیان و موبدان زردستی می‌داند و این موارد همه خود، جادویی بودن این عمل را تأیید می‌کند و این تناقض‌ها در کتاب حماسه‌سرایی دیده می‌شود.

- در صفحه‌ی ۱۵۰ آورده است: «مرد دیگری به نام المقنع هشام یا هاشم بن حکیم نیز که از دبیران ابومسلم بود، به انتقام خون مخدوم خویش، در حدود سال ۱۵۹ با آوردن دینی جدید، آغاز مخالفت با بنی عباس کرد و پس از چهارده سال خلاف و عناد و جنگ‌های سخت، سرانجام در سال ۱۶۳ از میان رفت».

با توجه به تاریخ‌های مذکور در این متن، «چهارده سال» اشتباه است و باید چهار سال باشد؛ چرا که از سال ۱۵۹ تا ۱۶۳ چهار سال می‌شود، نه چهارده سال.

در منابع تاریخی، مدت قیام‌های المقنع را از چهار سال تا چهارده سال نوشته‌اند؛ در تاریخ بخارا آمده است: «در ابتدای ظهور و مدت استیلای مقنع نیز اختلاف است ابن اثیر

و خواندمیر ابتدای ظهور او را سال ۱۵۹ و طبری سال ۱۶۱ و صاحب مجمل‌التواریخ سال ۱۶۲ ذکر کرده‌اند و گویند: در سال ۱۶۳ فتنه‌ی وی پایان یافت، ولی بیرونی در آثار الباقیه مدت استیلا‌ی او را چهارده سال نوشته و گفته است در سال ۱۶۹ کشته شد» (النرشخی، ۱۳۸۷: ۲۷۹). در حبیب‌السیر آمده است: «خروج مقنع به روایت بعضی از مورخان در سنه تسع و خمسين و مائه دست داد و انهدام بناء حیات او در سنه ثلث و ستین و مائه اتفاق افتاد» (خواندمیر، ۱۳۵۲: ۲/۲۲۱ و ۲۲۰).

ابوریحان بیرونی می‌گوید: «... آنچه را که مزدک تشریح کرده بود، او هم امضا کرد و لشکریان مهدی را شکست داد و چهارده سال استیلا داشت. تا آن که در سال ۱۶۹ هجری محاصره شد و چون یقین پیدا کرد که کشته خواهد شد، خویش را به تنور انداخت که از هم پراکنده شود، تا آن که گفته بود من زمانی بی جسد بودم راست آید، ولیک نشد که از هم متلاشی شود و او را در تنور بیافتند و سرش را بریدند و به نزد مهدی فرستادند» (بیرونی، ۱۳۶۳: ۳۱۶).

ن- ذکر عبارات و اشعار عربی بدون منبع و ترجمه

در برخی از صفحات کتاب حماسه‌سرایی، عبارات و اشعار عربی ذکر شده که نیاز به توضیح و ترجمه دارد که نمونه‌هایی از آن ذکر می‌شود:

- در صفحات ۱۴۴ تا ۱۴۸، تعداد ۴۴ بیت شعر عربی از شاعران شعوبی نقل شده است که محتوای آنها، بیان مفاخر ملی ایرانیان در برابر برتری جویی اعراب است. لازم است این ابیات در پانویس همان صفحات به فارسی ترجمه شود.

- در صفحه‌ی ۹۱ یک بیت از ابونواس ذکر شده، که لازم است منبع و ترجمه‌ی آن در پانویس نوشته شود.

- در صفحات ۱۶۳ و ۱۰۶ و ۱۰۵ چند سطر به عربی از «غرر اخبار» ثعالبی ذکر شده که لازم است ترجمه‌ی فارسی آنها در پانویس همان صفحات نوشته شود.

و- ذکر «جزء» و «کل» با هم و جدا انگاشتن آنها

در برخی موارد، مطالب ذکر شده اجزای یک کل واحد هستند؛ ولی مستقل و جدا از هم بیان شده‌اند:

- در صفحه‌ی ۳۱۹ درباره‌ی این که داستان «کک کوهزاد» را برخی از مجعولات عهد مغول می‌دانند، می‌گوید: «اظهار این عقیده به نظر ما دور از صواب است؛ زیرا، اولاً نزدیکی نسبتاً زیادی که در سبک سخن‌سرایی این داستان به داستان‌های حماسی قرن پنجم می‌بینیم و ثانیاً قلت نسبی استعمال کلمات عربی در آن و ثالثاً نزدیکی زیاد منظومه به سبک شعرای خراسانی پیش از مغول و حتی سبک معمول منظومه‌های حماسی قرن پنجم و عدم تجانس آن با سبک شعر عهد مغول... همه دلیل است بر تعلق نداشتن این منظومه به قرن هفتم». با کمی تأمل در این سه مورد، درمی‌یابیم که مورد اول، در مورد سوم تکرار شده و قسمتی از آن است و نیز با ذکر این که: این منظومه به سبک خراسانی نزدیک است، نیازی به مورد دوم یعنی: کم بودن استعمال کلمات عربی، نیست. زیرا این خود از دلایلی است مبنی بر اینکه سبک این منظومه را نزدیک به سبک خراسانی بدانیم. پس در واقع دلیل اول و دوم، جزئی از دلیل سوم هستند و نیازی به ذکر آنها نیست.

ه- غلط‌های املائی و نگارشی

در متن کتاب حماسه‌سرایی، با توجه به این که چند بار تجدید چاپ شده، کلماتی به کار رفته است که از نظر املائی صحیح نمی‌باشند؛ در اینجا به نمونه‌هایی از آنها اشاره می‌شود:

صفحه	متن	غلط املائی	شکل صحیح
۲۰۳	... چون مقصور بر مقداری سؤال و جواب خشک بود، ناقل را به رنج افکند.	سؤال	سؤال
۲۳۳	... هریک از آنها را در جای خود به نوعی خاص، دلکش و زیبا می‌سارد.	می‌سارد	می‌سازد
۲۴۴	... در آنها تناوری و دلاری پهلوانان و... به هم درمی‌آمیزد.	دلاری	دلآوری
۳۰۸	استعمال الف اطلاقی که در شعر قدیم فارسی دری بسیار است.	سیار	بسیار
۳۱۸	این داستان از بهترین قطعات برزنامه‌ی عطایی است که از آن کنایی جداگانه ترتیب یافت.	کنایی	کتابی
۳۳۰	... فرامرز در این داستان پسری به نام سام هم درارد.	درارد	دارد
۳۵۱	معانی مهجور دورراز ذهن در این داستان بسیار است.	دورراز	دور از
۵۷۴	... سعی داشتند مانند ساسانیان تسب خود را به شاهان و پهلوانان داستانی قدیم رسانند.	تسب	نسب
۶۱۸	اما داوستا فرنگ‌رستین تورانی با صفت گناهکار (نثیری) آمده.	داوستا	در اوستا

از این نوع غلط‌های املائی که نقطه‌ای بر آن افزوده شده یا نقطه‌های آن افتاده، یا حرفی از کلمه، کم و زیاد شده، در متن کتاب، بسیار است و در موارد مشابه با اندک تأملی می‌توان به شکل صحیح کلمه دست یافت.

در برخی موارد هنگام جمع بستن کلمات، «ها» غیرملفوظ آخر کلمه حذف شده که موجب تغییر معنای آن شده است. «در کلماتی که به «ها» غیرملفوظ مختوم باشند... در جمع به «ها» بهتر است، آن «ها» را باقی گذارند، خواه به جمع دیگر مشتبه گردد و یا نگردد» (قریب، ۱۳۶۳: ۲۸). نمونه‌هایی از این نوع ذکر می‌شود:

- در صفحه‌ی ۲۳۴ آمده است: «... از کشتگان پشته‌ها می‌ساخته است». کلمه‌ی «پشته‌ها»

باید به شکل «پشته‌ها» نوشته شود.

- در صفحه‌ی ۳۴۳ در زیر عنوان فصل، که حماسه‌های تاریخی می‌باشد، موضوع بحث را «اسکندرنامه‌ها» ذکر کرده است که شکل صحیح آن «اسکندرنامه‌ها» می‌باشد، زیرا بحث در مورد منظومه‌هایی است که با عنوان اسکندرنامه نوشته شده است و اگر اسکندرنامه‌ها را به کار ببریم، معنای آن می‌شود: کسانی که نام آنها اسکندر است، که ربطی به بحث مورد نظر ندارد. جای دیگر در همین صفحه آورده است: «... بسیاری از اسما و افسانه‌های آن را پذیرفت». شکل درست این کلمه «افسانه‌ها» است.

- در صفحه‌ی ۳۵۲ مشابه موارد قبل تکرار شده است: «از خصایص مهم اسکندرنامه‌ی نظامی وجود ساقی نامهاست در آن، که پس از وی مورد تقلید بسیاری از شاعران گردیده و ساقی‌نامه‌هایی بالاستقلال و یا ضمن داستان‌ها به بحر متقارب پدید آمده است». در متن مذکور، «ساقی‌نامه‌ها» دو بار به صورت غلط نوشته شده، که شکل درست آن «ساقی‌نامه‌ها» است.

از نظر نگارش کلمات و رعایت نکردن فاصله بین دو کلمه یا دو جزء یک کلمه و نیز متصل کردن حرف اضافه به کلمه‌ی بعد از آن، موارد بسیاری در سراسر کتاب، وجود دارد که به عنوان نمونه به چند مورد بسنده می‌کنیم. چرا که کمتر صفحه‌ای را می‌توان یافت که از این موارد در آن موجود نباشد. در این مورد به ذکر چند نمونه، از صفحات مختلف کتاب، به همراه نوشتن شکل صحیح آن اکتفا می‌شود:

صفحه‌ی ۴ و ۱۰: «اینگونه = این گونه»، صفحه‌ی ۱۲: «آنهم = آن هم»، صفحه‌ی ۵۹: «از آنجمله = از آن جمله»، ص ۳۱۲ و ۳۳۴ «اینداستان = این داستان»، صفحه‌ی ۴۸۱ «آندختر = آن دختر». صفحه‌ی ۹ «در همانحال = در همان حال»، صفحه‌ی ۱۵ «بهیچروی = به هیچ روی»، صفحه‌ی ۲۳۴ و ۲۳۹: «یکتنه = یک تنه»، صفحه‌ی ۳۱۰: «جاییکه = جایی که»، صفحه‌ی ۴۰۷ «یکقسمت = یک قسمت»، صفحه‌ی ۴۸۰ «ایرانزمین = ایران زمین / پنجسال = پنج سال». صفحه‌ی ۲۳۳: «جنگهای تن بتن = جنگهای تن به تن؛ پنج بار در این صفحه به همین شکل

تکرار شده است/ بجنگ می پرداختند= به جنگ؛ دوبار تکرار شده است/ بهمان درجه= به همان درجه/ بنوعی خاص= به نوعی خاص/ بخودداری= به خودداری/ بکشتی دست می زدند= به کشتی دست می زدند/ باختصار= به اختصار، بتوران= به توران/ بیادگان= به بیادگان/ بچند= به چند/ برنگ= به رنگ، دوبار تکرار شده/ بپیکر= به پیکر، سه بار تکرار شده است.

ی- موارد دیگری که نیازمند اصلاح است

- در صفحه‌ی ۶ در ذکر حماسه‌های اساطیری و پهلوانی، از «بهشت گمشده» اثر میلتون و «مسیاد» اثر کلویشتک و نیز در صفحه‌ی ۷ در ذکر منظومه‌های حماسی تاریخی از «گاهنامه‌ها» اثر انیوس و «اورشلیم آزاد» اثر تاسه و «انه‌اید» اثر ویرژیل نام برده و مؤلف به تلفظ لاتین این آثار و نویسنده‌ی آنها در پاورقی اکتفا کرده است. لازم است که موضوع این آثار و ملیت نویسنده‌ی آنها به طور مختصر ذکر شود.

- در صفحه‌ی ۳۵۵ بعد از معرفی *ظفرنامه‌ی حمدالله مستوفی*، می‌گوید: «از آثار او کتابی است در تاریخ، به نام تاریخ‌گزیده که در حدود سال ۷۳۰ ختم یافته و کتابی در جغرافیا که به سال ۷۴۰ تألیف کرده است». در این متن، از کتاب حمدالله مستوفی در جغرافیا سخن گفته و سال تألیف آن را هم ذکر کرده، ولی نام آن کتاب، یعنی «نزهة‌ی‌القلوب» را ذکر نکرده است.

- در صفحه‌ی ۳۶۰ درباره‌ی هاتفی آورده: «به پیروی از نظامی، خمسه‌ای ترتیب داده است، مشتمل بر داستان‌های لیلی و مجنون، شیرین و خسرو، هفت منظر و تیمورنامه». در اینجا از خمسه‌ی هاتفی، چهار اثر را نام برده و اثر پنجم را ذکر نکرده است. پنجمین اثر او «شاهنامه» است که به دستور شاه اسماعیل آن را سرود و فقط هزار بیت از آن را نوشت. در صفحه‌ی ۳۶۲ کتاب *حماسه‌سرایی* نیز مطالبی درباره‌ی آن ذکر شده است.

- در صفحه‌ی ۴۱۶ درباره‌ی هوشنگ می‌گوید: «هوشنگ چهل سال پادشاهی کرد و بنابر روایات مذهبی پهلوی، دوره‌ی زندگی او از سال ۶۲۴۳ از آغاز خلقت تا سال ۶۲۸۳ بود». هرچند که در اینجا نویسنده نقل قول کرده است، اما باید اشکال این متن را متذکر

می‌شد که دوره‌ی زندگی و دوره‌ی پادشاهی، هر دو یکی نیست؛ چرا که چهل سال فقط پادشاهی کرد و نمی‌توان گفت که چون چهل سال پادشاه بود، پس چهل سال هم زندگی کرده است؛ بلکه چند سالی از عمر او گذشت و به سن بلوغ رسید و چون پدرش به دست دیوان کشته شد، پس از جدش پادشاه شد، پس اگر سن کودکی و بلوغ او را بر مدت پادشاهی او بیافزاییم، بیش از چهل سال خواهد بود.

- در صفحات ۳۱۵ و ۳۱۶، از منظومه‌ی حماسی «آذربیزین‌نامه» نام برده، ولی در توضیحات، درباره‌ی نویسنده‌ی آن و این که آیا این منظومه مستقل است یا قسمتی از بهمن‌نامه، مطلبی بیان نکرده است.

- در بخش حماسه‌های ملی، در توضیح خصایص فنی شاهنامه و نیز در گفتار چهارم، ابیاتی از شاهنامه ذکر شده که لازم است منبع این ابیات در پانویس همان صفحات ذکر شود. - در صفحات ۱۵۰ و ۱۵۱، بعد از ذکر دلوری‌های ابومسلم خراسانی و جنگ‌ها و شورش‌های او، بهتر بود که اشاره‌ای هم به «ابومسلم‌نامه» می‌شد.

نتیجه

کتاب حماسه‌سرایی در ایران نوشته‌ی ذبیح‌الله صفا، یکی از منابع مهم در زمینه‌ی تحقیق در روایات ملی و ادبیات حماسی ایران است. از وجوه اهمیت این کتاب، یکی این است که نخستین کتاب مفصل در این زمینه است و دیگر این که استاد صفا با این کار توانست زمام تحقیق در زمینه‌ی روایات ملی و حماسی ایران را که پیش از آن به دست پژوهشگران خارجی انجام می‌شد، به دست محققان ایرانی بدهد. با وجود این، اثر مذکور از نظر متن و مفهوم، در برخی موارد دارای نواقص و ابهاماتی است که با اصلاح و ویرایش آن و زدودن این زوائد، می‌توان پژوهشگرانی را که به تحقیق در زمینه ادبیات حماسی می‌پردازند و از مراجعه به این کتاب ناگزیرند، یاری داد و از بروز برخی اشتباهات احتمالی در تحقیقات و پژوهش‌های دیگر نیز پیشگیری کرد.

منابع:

- ۱- النرشخی، محمد بن جعفر، (۱۳۸۷)، *تاریخ بخارا*، ترجمه‌ی ابونصر احمد بن نصر القبای، تلخیص محمد بن زفر بن عمر، تصحیح مدرس رضوی، چاپ سوم، تهران: انتشارات توس.
- ۲- بلعمی، ابوعلی محمد بن محمد، (۱۳۵۳)، *ترجمه‌ی تاریخ طبری*، تصحیح محمدتقی بهار، به کوشش پروین گنابادی، محمد، چاپ دوم، جلد اول، تهران: کتاب فروشی زوار.
- ۳- بیرونی، ابوریحان، (۱۳۶۳)، *آثارالباقیه*، ترجمه‌ی اکبر داناسرشت، چاپ سوم، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- ۴- پورداود، (۲۵۳۶)، *یشت‌ها*، به کوشش بهرام فره‌وشی، چاپ سوم، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- ۵- خواندمیر، (۱۳۵۳)، *حبیب‌السیر*، تصحیح محمود دبیرسیاقی، چاپ دوم، جلد دوم، تهران: انتشارات کتاب‌فروشی خیام.
- ۶- رزمجو، حسین، (۱۳۸۸)، *قلمرو ادبیات حماسی ایران*، چاپ دوم، جلد اول، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- ۷- صفا، ذبیح‌الله، (۱۳۸۴)، *حماسه سرایی در ایران*، چاپ هفتم، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- ۸- طبری، محمد بن جریر، (۱۳۵۷)، *تاریخ طبری*، ترجمه‌ی ابوالقاسم پاینده، چاپ پنجم، جلد اول، تهران: انتشارات اساطیر.
- ۹- فردوسی، ابوالقاسم، (۱۳۸۹)، *شاهنامه*، به کوشش سعید حمیدیان، چاپ هفدهم، تهران: نشر قطره.
- ۱۰- قریب، عبدالعظیم، و همکاران، (۱۳۶۳)، *دستور زبان فارسی پنج‌استاد*، تهران: انتشارات کتاب‌فروشی مرکزی.
- ۱۱- میرصادقی، میمنت، (۱۳۷۳)، *واژه‌نامه‌ی هنر شاعری*، چاپ اول، تهران: نشر کتاب مهناز.